

برپیده برپیده دوستت دارم

ا وارش گیلانی |

و در شعرش هنوز اندکی از اندوه شعر عاشقانه
دربوز حضور دارد؛ اندوهی که در «ناچاری» رنگ گرفته است:

«دست‌هایم بیخزده بوبند

و ناچار بومد

دست‌های کسی را با دست‌های تو اشتباه بگیرم
چرا که نبودی

و تنهایی در زمستان

ماموت‌ها را هم از یا درمی آورد.»

علاوه بر کلمه «ناچاری»، کلماتی چون «زمستان» و «اشتباه» و «ماموت» در تبیین واقع‌گرایانه و در عین حال شاعرانه این شعر موثر بوده‌اند. در واقع همه کلمات بجا خرج شده‌اند، الا سطر «چرا که نبودی» که آن نیز با سطر بعدی اگر موجزتر ارائه می‌شد طبعاً شعر را زیباتر می‌کرد؛ زیرا «نبودن باز مورد نظر» در کل شعر مشهود است، چرا که حرف از اوست از این رو دیگر نیازی به حضور مستقیمش نیست. یعنی بهتر بود دو سطر چهارم و پنجم این گونه نوشته می‌شد: «چرا که تنهایی در زمستان…»

و مضمون تلخ در شعر زیر نیز یکی دیگر از اشعار شاخص امروز است که نه تنها تازگی و نوگرایی در آن حضور قاطع دارد، بلکه حرف شاعرانه ناگفته‌ای است که خالی از درد و رنج انسانی نیست؛ شعری که شخصی نیست تا سطحی باشد، بلکه تجربه شخصی شاعر است که توانسته به جمع تعمیم پیدا کند و از «هن شخص» به «هن اجتماعی» و «هن فلسفی» برسد. نه اینکه صرف‌اجتماعی بودن و فلسفی بودن به شعر ارزشی مضاعف می‌بخشد، نه، منظور این است که این تعمیم اجتماعی و فلسفی و این رسیدن تجربه فردی به تجربه و دریافت جمعی ارزشمند است؛ ارزشی که معماری شعر و فرم شدت یافته کرده است و این همه ایجاد نمی‌شود، مگر از درون شاعر؛ درون دردمند و شامدان و عاشق و عارف شاعر، ابتدای رستاخیز یک شعر باشد:

«اینکه گاهی می‌خندم

بیکه گاهی با کسی حرف می‌زنم

راه رفتن روی زمین صاف است

در فاصلاتی کوتاه

میان دو گودال عمیق.»

تاثیر گذار عمل کرده باشد البته هستند بسیاری از شاعران که با داشتن این پشتوانه‌ها، کاری از پیش نبردند و همچنان در سال‌های ماضی خود درجا می‌زنند! اما لیلا کردبیچه از آن دست شاعرانی است که بسیاری از اشعارش توانسته دل مخاطبان عام شعر را گاه در کنار مخاطبان حرفه‌ای و خاص شعر نیز به دست آورد، اگر چه یکی از ضعف‌های کلی این شاعر، انتخاب اشعارش است که معمولاً دقیق عمل نمی‌کند و باید مثل هر شاعر حرفه‌ای دیگر به مخاطبان و مشاوران آگاه نیزمتوسل شود، اگر چه حرف آخر را خود بزند. شاید مخاطب عام می‌تواند شاعران خوب را نیز با انتخاب‌های ناشایست و سطحی خود گول بزند و خواسته‌های خود را به صورت ناخودآگاه بر بسیاری از شاعران تحمیل کند؛ چنانکه من بارها دیدهام سطحی‌ترین شعرها یا سطرهایی معمولی از یک شاعر خوب و مشهور در سایت‌ها و کانال‌ها و در کل، در فضای مجازی به عنوان شعری خوب به صورت برجسته و رنگی و با عکس و صدا معرفی و خوانده یا نوشته شده است. گذشته از همه اینها، هیچ شاعری نیست

که اشعار متوسط و بد نداشته باشد و بسیاری یا تعدادی از آنها را در کتاب و سایت و کانالاش منتشر نکرده باشد! اما به قول اخوان ثالث (نقل به مضمون): «شاعر رند آن است که هر شعری را که می‌سراید چاپ نکند. در این میان طبعاً آنکه کم‌خطاتر است، رندتر است و انتخابش شایسته‌تر است؛ مثل خیام؛ چرا که کیست باور کند او فقط مثل تعداد رباعی را سروده باشد یا حتی حافظ و…»

اما یکی از بهترین انتخاب‌ها و طبعاً بهترین شعرهای لیلا کردبیچه شعر زیر است؛ شعری که مضمونش کلاماً امروزی است و بر پایه واقعیت‌های زمخت زندگی امروز سروده شده است، نه بر اساس شیدایی‌ها و ششیفتگی‌ها و جنون‌های عاشقانه عاشقان دیروز که هر چیز را برای معشوق و از آن معشوق می‌دیدند و در کل فقط او را می‌دیدند و دیگر هیچ اما لیلاا کردبیچه به نوعی دیگر، مثل شاعرانی شعر می‌گوید که امروزه حتی «با معشوقه خود در پارک بستنی هم می‌خورند و به راحتی فرددور بار بی‌یوفا را نیز خط می‌کشند». البته شعر لیلا کردبیچه با چنین غلظتی واقع‌گرا نیست

و هیچ‌کس آنقدر زن نیست
که ساعت‌ها بشود برایش گریست.»

دو اثر زیر هم دو سه سطر بیشتر نیستند اما به ساختار و محتوا و نوع بیان کاریکلماتور نزدیک نیستند و در عوض حرفی برای گفتن ندارند، یا اگر حرفی دارند، حرف‌هایی معمولی و سطحی است و عمق و گستره‌ای شاعرانه ندارند:

«سنگ شدهام

و برای تراشیدن شاعری از سنگ هم

مرد میدان نیستی.»

اثری که تنها یک بُعد دارد، چرا که می‌گوید: «هن که شاعرم تبدیل به سنگ شدهام و تو مردی نیستی که سنگ را بتراشد»، حالا فرض می‌کنیم منظور شاعر این است که «می‌توانی مرا به زیبایی بتراشی». سوال این است: شاعر در این شعر، تمهیدی برای سنگ شدن خود نتراشیده، ضمن اینکه به‌راحتی می‌توان بعد از سنگ شدن شاعر، آخر این اثر را به شکل‌های دیگر تغییر داد تا حرف‌هایی از این دست تکبندی و سطحی داشته باشد، یا محتوایی بهتر را رقم زند.

اثر زیر نیز چون اثر بالا است و همه حرف شاعر در این است که «صدا و آواز پرنده‌های مرده در گلویم گیر کرده؛ اگر چه قرار بود چیزی نگویم».

البته گاه شاعری همین حرف معمولی را چنان در ساختاری می‌پیچد و چنان معماری‌اش می‌کند و با بهترین و مناسب‌ترین کلمات چنان آن را می‌آرایسد که مخاطب حرفه‌ای در این معماری و آراستن، فراتر از آن را ببیند، یا آن را اشارتی کند برای پرتاب ذهن سیال خود، یا مهم‌تر اینکه جان همین کلام معمولی را چنان روشن و تازه نشانت می‌دهد که می‌تواند نگاه تو را به نگاه نخستین ببرد؛ آنجا که در اول خلقت، تو برای نخستین بار با این اشکال و مفاهیم روبه‌رو شده بودی. حال باید به قول معروف گفت: «عیب می‌جمله بگفتی، هنرش نیز بگو».

شکی نیست که شاعری چون لیلا کردبیچه با یکی دو دهه کار در شعر سبید، امروزه تجربه‌های خوبی آندوخته است؛ شاعری که با غزل شروع کرده است. با این حال، چه بسا شیوه و قالب و وزن کلاسیک و تغزل آن نیز به یاری شعرهای

این شاعر نیز رسیده باشد و در کیفیت کار او

پیچاندنی مصنوعی با کلمه «بارها»، مخاطب را منحرف کند. این منحرف کردن الزاماً عمدی نیست، چراکه بسیاری از شاعران اثر خود را دوست دارند و آن را شعر می‌دانند:

«فردا صبح بیدار می‌شوم

و فراموش می‌کنم بارها دوست داشته‌ام.»

در واقع، «بارها دوست داشته‌ام» معنا ندارد، یعنی حتی با نگاه شاعرانه و با دستور شاعرانه قابل معنا شدن نیست، اگر چه امری را و مفهومی را به صورت غیرطبیعی القا کند که می‌کند. شاعر می‌خواسته «فردا» را در مقابل یادِ کنار «بارها» بگذارد و این فرد را با آن جمع نشان دهد اما اگر به زبان ساده می‌گفت «همیشه دوست داشته‌ام»، درست بود، اگر چه در ظاهر لایه‌ای برای مخاطب بی‌دقت ایجاد نمی‌کرد.

شاید بگویید گاه آثار دو سطری، ساختار کاریکلماتوری را القا می‌کند که این‌گونه نیست، اثر سه سطری زیر نیز ساختار و محتوایی

کاریکلماتوری دارد:

«آدم اگر دلش بگیرد

دردش را به کدام پنجره بگوید

که دهانش پیش هر غریبه‌ای باز نشود.»

علاوه بر این امروز ما شاعر کوتاه‌سرایی چون سیروس نوری را داریم که با شعرهای یکی دو سطری خود (که اغلب سطرها هم کوتاه و دو سه چهار کلمه‌ای بیشتر نیست) نه تنها آثارش دچار کاریکلماتور نمی‌شود، بلکه با این گونه سروده‌های بسیار کوتاه، امروزه از شاعران صاحب سبک است. لیلا کردبیچه گاه در کاریکلماتورهای دو سه سطری خود، حتی از حرف شاعرانه نیز باز می‌ماند. آیا به نظر شما اثر زیر چیزی جز سفسطه است؟ اگر چه اثری است که می‌تواند مخاطب معمولی را گمراه کند:

«قصه‌ها گاهی

با کودکی‌ها تمام می‌شوند

و بچه‌ها برای فهمیدن این حرف‌ها

هنوز بچه‌اند.»

و اثر زیر که اگر تکرار کلمه «خسته» را از آن بگیریم،

به‌راحتی تبدیل می‌شود به کاریکلماتوری دیگر:

«خستنام

خسته



دفتر شعر «برپیده برپیده دوستت دارم» اثر لیلا کردبیچه را انتشارات فصل پنجم در ۸۴ صفحه، در قطع جیبی مربع‌شکل چاپ کرده‌است؛ مجموعه‌ای که از نامش پیداست حاوی اشعار عاشقانه است. البته شعر عاشقانه داریم تا شعر عاشقانه، چرا که بعضی شاعران حتی وقتی در ستایش طبیعی شعر می‌سرایند، نام این دسته از اشعارشان را هم «عاشقانه» می‌گذارند که می‌توان گفت این دسته‌از اشعار هم عاشقانه هست و هم نیست؛ بستگی دارد از کدام زاویه و چگونه به این گونه اشعار می‌نگریم و نگریسته شود. یعنی از منظر کلی حتی به اشعاری از این دست یا عارفانه هم می‌توان نام عاشقانه نهاد. از طرفی، بعضی عاشقانه‌ها تند یا ملیحند، بعضی غمگین و شاد؛ بعضی نیز روشن و بعضی نیز مبهم؛ اما اشعار لیلاا کردبیچه بیشتر ملیح و غمگین است؛ مگر خلافتش ثابت شود. ببینیم:

«گوش کن!

ببین چگونه در تمام گوشه‌های تاریخم

زنی مویه می‌کند

که دهانش

هنگام آخرین «دوستت دارم»

فلج شده است.»

دیدیم که شعر بالا عاشقانه است اما ملیح

نگاهی به مجموعه غزل «از خودت بگو» سروده زهرا محمودی

دفتری در نظم و تعادل

با خون نوشته بر لب منصورش

هم آشیان مرغ مهاجر شد

عصرانه‌های غربت شاعر شد

تا رد پای گیج مسافرها

در اضطراب‌ها، زده هاشورش

دریایی از اصول و جهان‌بینی‌ست

دنیاد، دچار بازی کف‌بینی‌ست

ایمان، همان کبوتر غمگینی‌ست

که پر کشیده از وطنش گورش

ایران اگر که نام زنی باشد

باید که از ترانه غنی باشد

معشوق خاص کوه‌کنی باشد

زاییده تمدن پرشورش

رد می‌کنند مرز حقوقش را

شک می‌کنند اگر چه نبوغش را

در موزه‌های عبرت تاریخ است

یک نسخه از حقیقت منشورش.»

گاه نیز زهرا محمودی در مجموعه «از خودت بگو»



الف.م. نیساری مجموعه غزل «از خودت بگو» اثر زهرا محمودی را انتشارات سوره مهر در ۱۱۰ صفحه چاپ و منتشر کرده است. این مجموعه ۲۵ غزل دارد که اغلب‌شان بین «۵ تا ۹» و «۹ بیتی» هستند؛ به غیر از یک شعر که غزل مثنوی است، همچنین به غیر از ۴-۳ شعر

آیینی و مذهبی که شاعر درباره حضرت امام حسن(ع) و اربعین گفته یا غزلی که حال و هوای توحیدی دارد و در آن سخن از خدا و شیطان و توبه و گناه است، یا غزلی که نامش «ند» است، بسیاری از غزل‌ها نیز خالی از کلمات و تعابیر و اصطلاحات دینی و مذهبی و قرآنی نیست:

«مشب بیا تصویر ماهش راه در قاب چشمانم تجسم

کن

سیی لحظه میهمان نگاه توست، خود را در آغوش

خدا گم کن

این ماه تو باید خودش باشد، «شهرالذی، نور علی

نور» است

با کاسه پرآب چشمانت، بر روی ماه او تبسم کن
از این همه راه بیابانگرد، لب تهنه‌ای سمت خدا برگرد
از شعله پرسوز شب‌هایت، یک پنجمش را خرج

هیزم کن

این مزرعه محتاج باران است، دیگر خبر از آن مترسک

نیست

خالص‌ترین ابر دعایت را، تا می‌توانی وقف گندم کن،

گاهی اگر دست دلت رو شد، تا می‌شود، بشکن،

بیپچانش
لبیک‌گوی عاشقی‌ها باش و در لیل القدرش تلاطم کن

ظرف دلت را شسته می‌خواهند، پاک از تمام

روسیاهی‌ها

حتی شکسته‌تر اگر خوب است، نذر تلنگرهای مردم

کن.»

باری! بسیاری از غزل‌های این دفتر خالی از کلمات و تعابیر و اصطلاحات دینی و مذهبی نیست؛ کلماتی که در تغییر و تاثیر محتوا و فضای شعر طبعاً موثر است و به آنها نیز تا حدی شکل و محتوایی دینی و مذهبی می‌دهد؛ کلماتی چون قدر، آیه، هیبوط، ذکر، قنوت، مرثیه و… در کنار تعابیر و اصطلاحات مذهبی و قرآنی، مثل «چنگ زدن به ریسمان» و… این دفتر خالی از اصطلاحات عام و تعابیر رایج در کوچه و بازار هم نیست؛ مثل زمین خوردن، ناخنک زدن، بین باید نباید و…؛ منتها شاعر در استفاده از همه اینها (مثل بسیاری از شاعران) افراط نمی‌کند و تعادل نگه می‌دارد و تقریباً آنها را بجا خرج می‌کند:

«هرکس دچار قصه باید، نباید است

عمری میان ماندن و رفتن، مردد است

«راهی‌ست راه عشق…» که دلدادها هم بگو: